

دریچه

چرا ۶۲ باغ تهران نباید تخریب و به برج باغ تبدیل شوند؟

ترانه یلدا

● گفت‌وگو و کشمکش بر سر تخریب ۶۲ باغ در تهران و ساختن برج در آنها به‌دست مالکان، در رسانه‌های رسمی و مجازی همچنان ادامه دارد. این مجادلات در شورای شهر تهران که به درخواست شهرداری، اجازه صدور مجوز برای این باغ‌ها را داده است نیز شعله‌ور است؛ به‌طوری‌که در پایان جلسه هم‌اندیشی اعضا، صدای بلند آقای علی اعطا شنیده شده که گفته است من استعفا می‌دهم، سخنگوی دیگری انتخاب کنید (اصلاحات شهری. ججت نظری نیز به شهردار اعتراض کرده است. چند عضو شورا هم که از ابتدا با دادن این مجوزها مخالف بوده‌اند عبارت‌اند از خانم فخاری، آقای میلانی، خانم خدarker می که از ابتدا رای منفی به تخریب‌ب دادند. اما باید متصف بود. اتفاقا خود شورای پنجم، از پارسال که سر کار آمد، به دنبال حل این مسئله بزرگ و بغرنج بود و برای لغو مصوبه برج‌باغ- که سال‌ها به اشتغکی ساخت‌وسازها، به‌ویژه در شمال شهر تهران زد- زحمت کشید. آنها بسیار کوشش کردند تا توانستند مصوبه برج‌باغ را در اسفند ۹۶، یعنی دقیقا یک‌سال قبل، لغو کنند! کاری تحسین‌برانگیز که همه دوست‌داران محیط زیست تهران را خوشحال کرد و خیال ما راحت شد که دیگر برجی بی‌دلیل در گوشه و کنار شهر بالا نخواهد رفت. اما ناگهان چهارشنبه گذشته ورق برگشت و با این داستان ۶۲ باغ، دوباره سایه‌ای از شک و ابهام بر این کلان‌شهر بی‌قرار سایه افکند! شاید دوستان شورا متوجه نبینند که کل زحماتشان دارد بر باد می‌رود!!؟ قصاص قبل از جنایت نمی‌کنیم. شاید اعضای شورا مصمم به حفظ فضای سبز باشند، ولی خوب است آماده باشیم! و وضعیت را روشن زیر نظر داشته باشیم. واقعیت این است که اگر این سد بشکند و باغ‌ها دوباره پروانه ساخت بگیرند، قبح این کار که بارها ثابت شده و سال‌ها بحث شده، دوباره می‌ریزد و همان چند درخت باقی‌مانده از باغ‌شهر شمال تهران هم دیگر نخواهند ماند! (از ۶۲ باغ ۴۷ قطعه آن در منطقه ک قرار دارند). بر اساس روند جدید ثبت داده‌ها و اعلام نظر درباره شرایط ملک برای تصمیم‌گیری درباره آن، این‌طور که به‌نظر می‌رسد روند بررسی و صدور پروانه ساخت برای باغات مشکل‌تار شده است، اما مانعی برای ساخت‌وساز نیست، مسئله اینجاست که چه تراکمی برای ساختن‌سازی در باغات تعیین می‌شود. اگر طبق روال قدیم، یعنی توافق با مالک، برجی بلند و پرچم ساختن شود، دیگر باغی در کار نخواهد بود. اما اگر طبق پیشنهادهای جدید شورا، تعداد طبقات کم- دو تا سه طبقه- باشد و استفاده ویلایی یا گردشگری از باغ بشود، خیلی هم می‌تواند مطلوب باشد. اما آنچه موج اعتراض شهروندان تهرانی را به راه انداخته، به طور خلاصه این است که شورا با تأیید دادن مجوز برج‌باغ به ۶۲ باغ و عمدتا در شمال تهران، مدعی شده است که با دادن ضرر کوچک‌تر جلوی ضرری بزرگ‌تر، یعنی ساخته‌شدن بقیه ۶۰۰ باغ، گرفته می‌شود. دلایلش هم این بوده که «اگر مالکان به دیوان عدالت اداری شکایت ببرند، دیوان ممکن است! لغو مصوبه برج‌باغ را زیر سؤال ببرد و بقیه باغات هم فنا شوند»-یعنی به‌نوعی قصاص قبل از جنایت! عده‌ای اما می‌گویند این آدرس اشتباه‌دان است که برخی از دوستان را هم به اشتباه انداخته و این آغاز شروع تخریب باغات و تبدیل‌کردن آنها به برج است. به‌رحال پیشنهادهای گروه‌های طرفدار حفاظت از میراث طبیعی و تاریخی اکثرا این است که نخست ازدرست‌رقتن ۶۲ باغ را نپذیریم و در پی پس‌گرفتن‌شان باشیم. سپس به فکر باغ‌های بعدی باشیم. اصلا چنین نشد! چند سال طول کشید و شهرداری در این بین با ترساندن سازندگان و توسعه‌گران علنا می‌گفت بیایید تراکم بخیریت تا این طرح‌های جدید نیامده جلوی‌تان را بگیرد! بعدتر که این طرح‌های هدایت و کنترل توسعه تهران رونمایی شد و ما دیگر مطمئن بودیم که تمام مصوبات و بخش‌نامه‌های قبلی که تا آن روز ملک کار بود، ملغی می‌شود! (از جمله برج‌باغ که در پهنه‌بندی مصوب طرح تفصیلی جایی نداشت و روی هر قطعه زمینی، با اندکی قضا، باید اجرا بود!). البته از نظر شهرداری!، می‌دانید چه شد؟ برج باغ ملغی نشد. احتمالا خیلی چیزها و روال‌های دیگر هم کنار گذاشته نشدند، زیرا کنار گذاشته‌شدنشان، جلوی کسب درآمد شهرداری را می‌گرفت! تا وقتی این چشمه درآمدزا هست، در بر همان پاشنه قبلی خواهد چرخید! بدین ترتیب اگر این ۶۲ باغ ساخته شوند، احتمالا بقیه هم به سرعت یا به‌تدریج... ساخته خواهند شد، زیرا ابعاد سرمایه‌ای که ایستاده تا در ساخت این ساختمان‌ها جاری شود، زیاد است! و شاید آقای خناجی و دوستانشان هم نتوانند جلوی‌ش را سد کنند. وقتی چیزی برای حفاظت نماند، چه باغ و چه بافت و بنای تاریخی... دیگر صحبت از اصول شهرسازی هم بی‌معنی خواهد بود! اخلاق حرفه‌ای به ما می‌آموزد به‌جای سفسطه و اتهام‌زنی، در مقابل یک مسئله شهری در کنار انتقاد از وضع موجود، دست به ارائه راهکارهای مناسب و علمی بزنیم. بحث پایان‌دادن به مصوبه برج‌باغ‌ها تنها با تعریف منفعت در حفاظت از باغ‌ها می‌تواند ترمبش باشد. از این‌رو است که راهکارهایی مانند تغییر در نظام قیمت‌گذاری زمین، اعطای امتیازهای ویژه برای حفظ و نگهداری از باغات شهری و تجارب و راهکارهای بین‌المللی مثل TDR یا انتقال حق توسعه (مکانیسمی که صاحب باغ می‌تواند حق ساخت خود بر زمین را به مکان دیگری در شهر منتقل کند) و... می‌تواند مطرح شود.

جایی در شهرک صنعتی عباس‌آباد، در دفتر یکی از کارخانه‌های تولیدی قرار گذاشته‌ایم. زنی جوان و زیبا، با چشمانی نگران، به همراه پسری نوجوان رویه‌رویمان نشسته‌اند. زانوهای پسرک نحیف و لاغر به‌وضوح می‌لرزد. ضبط‌صوت را هنوز روشن نکرده‌ام که رئیس کارخانه می‌گوید: الان بخشی از خانواده رویه‌روی شما نشسته‌اند، می‌خواهند همه‌چیز را بگویند. به صورت وحشت‌زده زن جوان نگاه می‌کنم و می‌گویم: شما یکی از دخترها هستید؟ زن درحالی‌که اشک‌هایش را پاک می‌کند، می‌گوید: نه خانم! من مادرشان هستم؛ مادر سمیرا و سمانه که بعد از ۱۹ سال دیدمشان، این هم پسر، ایمان است. خانم من می‌خواهم به همه بگویم که همسر سابقم از هشت‌سالگی به دخترم تعرض می‌کرده و حالا تنها با قرار کفالت بازداشت است و اگر بیرون بیاید، چه‌هایم خودشان را می‌کشد.

مدیر کارخانه که او را حاج‌آقا صدا می‌زنند، بیرون دفتر می‌رود و همراه با دو دختر جوان داخل می‌آید. یکی از دخترها ماسک به صورت دارد. دجل می‌آید و سلام می‌کند. می‌گویم ماسکت را بردار... با احتیاط ماسک را از روی صورتش برمی‌دارد... دور لب‌ها و صورت دختر جای سوختگی تازه دارد؛ تاول‌هایی که کنده شده، می‌پرسم صورت چه شده؟ می‌گوید: بابا با قاشق سوزانده! می‌گویم چرا و دختر آرام می‌گوید: چون در کارخانه با دخترها خندیده بودم، گفت چرا می‌خندی و بعد صورتم را با قاشق داغ سوزاند... ما به درخواست سمانه و سمیرا، دو دختر مردی خطرناک، به کارخانه‌ای در پاکدشت رفته‌ایم تا زندگی آنها را روایت کنیم؛ زندگی دخترانی که ۲۰ سال آزارگار مورد سوءقصد و آزار... قرار گرفته‌اند و پیگیری مدیر کارخانه رازشان را بره‌لا می‌کنند. داستان از یک تماس تلفنی به روزنامه «شرق» آغاز شد. ظهر روز یکشنبه که تازه کار آغاز شده بود، مردی با روزنامه «شرق» تماس گرفت و گفت مسئول کارخانه‌ای در پاکدشت است و بعد از پیگیری‌های متعدد متوجه شده که نگهبان کارخانه دختر بزرگش را بارها مورد آزار قرار داده و دختر دیگرش را نیز مدد کمک می‌زند. بسا این اطلاعات، به همراه مددکار یکی از مراکز مددکاری خصوصی روانه شهرک صنعتی عباس‌آباد شدیم. متأسفانه اطلاعات و جزئیاتی که در تماس تلفنی اول اعلام شد کاملا درست بود. کارخانه با وجود تحریم‌های کمرشکن همچنان پابر جاست و همه‌چیز منطقی به نظر می‌رسد. طبقه بالای کارخانه مدیر و دوست معتمدش که فرد تماس‌گیرنده با «شرق» است ایستاده، درست‌مانند بادبیکارد بالای سر دو دختر دختر کوچک‌تر که چشم چپش کمی انحراف دارد، سمانه است. دست‌هایش می‌لرزد و مدام گوشه ناخنش را می‌کند. سسمان، که دخترش آنجا زندگی زد که را گفته، حاج‌آقا می‌گوید: پدر این بچه‌ها دو سال بود که نگهبان این کارخانه بود. آدم آرام و مرموزی بود و اعدا کرده بود مادر بچه‌ها سال‌ها پیش مرده است. به بهانه اینکه دخل‌وخرجش کفاف زندگی را نمی‌دهد، از ما در زمین رویه‌رویی کارخانه اتاقی اجاره کرده بود و با دو دخترش آنجا زندگی می‌کرد. خودش و دو دخترش از ما سرچشم زنگی می‌گرفتند. بعد از مدتی من به او اصرار کردم که باید برای این دخترها یک خانه مناسب در پاکدشت بگیري، اصلا تو میان این دو دختر در یک وجب جا چه می‌خواهی؟ اما حامد، پدر

این دو بچه، اصرار کرد که به او فرصت بدهیم. تا اینکه دو هفته پیش، من به ماسک‌زدن دختر بزرگش، سمیرا مشکوک شدم. از دختر پرسیدم که صورتت چه شده و او گفت روی صورتش روغن داغ هنگام آشپزی پاشیده، اما رفتارها برایم مشکوک بود، آن‌قدر دختر کوچک را سؤال‌پیچ کردم که بالاخره دختر گفت که پدرش شب‌ها خواهرش را اذیت می‌کند می‌دهد و او و خواهرش را با کابل، زنجیر، سیم برق، جاقو و قاشق داغ مورد شکنجه قرار می‌دهد. گریه‌های مادر دخترها به هق‌هق می‌رسد و پسر جوان نیز آرام گریه می‌کند. حاج‌آقا ادامه می‌دهد: ما با اورژانس اجتماعی تماس گرفتیم و ماجرا را شرح دادیم، اما خبری نشد. بعد از پیگیری‌ها، یک‌بار سر زدند و گفتند باید دستور قضائی داشته باشیم. رفتند دستور قضائی بیاورند و خبری نشد. دیگر کاسه صبرمان لبریز شده بود. خودم شخصا به دیدار نماینده دادستان در پاکدشت رفتم و ماجرا را شرح دادم. دادستان اقدام فوری کرد و مرد را دستگیر کردند، اما شنیده‌ام که با قرار کفالت بازداشت شده و به‌زودی بیرون می‌آید.

سمیرا و سمانه در تمام این سال‌ها پایه‌یای پدر کار کرده‌اند، درس را نیمه‌کاره رها کرده‌اند و حتی دیپلم ندارند. آنها در کارخانه محصولات را بسته‌بندی می‌کنند. در تمام این سال‌ها دختر کوچک‌تر؛ یعنی سمانه شاهد آزار خواهرش بوده، اما هرگز هیچ چیزی نگفته. دیگر جانم به لیم رسیده بود. حاج‌آقا که پرسیدم، دلم را به دریا زدم و همه‌چیز را تعریف کردم. حالا بابایم که برگردد، هر دوی ما را می‌کشد.ایمان و سمانه هر دو نقص جسمانی کوچکی دارند. چشم چپ سمانه کمبود بینایی و انحراف دارد و یکی از گوش‌های ایمان هم شکل نگرفته است. مادرشان می‌گوید: این دو را که حمله بودم، آن‌قدر توی شکمم مشتم زد که بچه‌ها مشکل‌دار شدند. می‌خواست سمانه را توی بیمارستان بگذاریم و برویم. آن‌قدر گریه کردم که خانواده‌ای دلشان سوخت و هزینه بیمارستان را دادند و من بچه‌ام را گرفتم.

سمیرا دختر غمگینی است، اما شجاع به نظر می‌رسد. می‌گوید اوایل هر روز و حالا هر دو هفته یک‌بار مورد آزار پدر قرار می‌گرفته. آرام و شمرده حرف می‌زند و می‌گوید: اول که اصلا زورم نمی‌رسید. هشت سالم بود و نمی‌فهمید داستان از چه قرار است. هی نگاهم می‌کرد و نام مادرم را می‌برد.

جامعه

سمیرا و سمانه از آزارهای پدرشان پرده برداشتند

جنایتخانه پدری

شهروزاد همتی



دیگر یک بار گفت تو شبیه زنم هستی و من کمبودم را با تو جبران می‌کنم. می‌گفت اگر به کسی بگویم، ما را می‌کشد. هر چند وقت یک بار سراغم می‌آمد، به‌جز مادرم، سه بار دیگر ازدواج کرد و هر سه مرتبه زن‌ها آن‌قدر کتک خوردند و شکنجه شدند که فرار کردند. من را جور دیگری می‌باید. حق ارتباط با هیچ‌کس را نداشتم. توی کارخانه حتی دستشویی نمی‌رفتم. اگر دستشویی می‌رفتم، شب کتکم می‌زد که با چه کسی رفتی دستشویی. نه حرف می‌زد، نه کاری داشتم. پولمان را می‌گرفت و خرج ماشینش می‌کرد. عشق ماشین بود. وقت‌هایی که من را مورد سوءاستفاده قرار می‌داد، فحش‌های رکیک می‌داد و من خفه می‌شدم.

سمیرا می‌گوید: من دوست داشتم ازدواج کنم، لباس عروسی بپوشم و خوشبخت باشم، اما بابایم همه آرزوهایم را گرفته و حالا اگر آزاد شود بدون تردید خودم را آتش می‌زنم. نام برادر دخترها، ایمان است. از ایمان می‌پرسم او در تمام این مدت کجا بوده است، می‌گوید: من دیگر نمی‌توانستم رفتارها و خشونت را تحمل کنم. من هیچ چیزی از ارتباط بین پدر و خواهرم نمی‌دانستم، اما کتک می‌خوردم. ماه اولی که اینجا آمده بود، برایش در کارخانه کار کردم و گفتم پول و حقوقم مال خودم است و مثل دخترها پولم را به او نمی‌دهم، اما پدرم یک‌میلیون و نیم حقوقم را گرفت و من را بیرون کرد. حالا می‌فهمم من را بیرون کرده بود که هر بلایی دلش می‌خواهد، سرمان بیاورد. سمیرا دختر بزرگ خانواده ۲۲ساله است؛ صورتی سبزه‌رو دارد با چشمانی زیبا شبیه آهو. از هشت‌سالگی به بهانه اینکه صورتش شبیه مادر است، مورد آزار قرار گرفته است. در تمام این سال‌ها مادر کجا بوده؟ مادر وقتی عروس حامد می‌شود ۱۴ساله بوده است؛ زنی از روستاهای متشدد که پدر و مادرش را از دست داده و فامیل زود شوهرش می‌دهند. سه فرزند به دنیا می‌آورد و ۱۷سالگی پابرهنه از خانه مرد فرار می‌کند. ۲۰ سال دخترها و پسرش را نمی‌بیند. مرد تهدید می‌کند اگر سراغ بچه‌ها بیایید، او را آتش می‌زند. زن جای دیگری دوباره زندگی را امتحان می‌کند و حالا جایی دیگر همسر و فرزند و زندگی آرامی دارد. در تمام این مدت تنها با پسر کوچکش گاهی تلفنی حرف می‌زده و حالا بعد از ۲۰ سال این اولین دیدار آنهاست؛ دیداری تلخ و غمگین. دست‌های لرزان دخترش را توی دست فشار می‌دهد و می‌گوید:

بددل بود و عصبی. در میان جمع آدم معقولی بود و همیشه به من می‌گفتند اگر مادر و پدر نداری، خدا شوهر خوبی نصیبت کرده است. هر روز می‌آمد و کابل را به جانم می‌کشید. بدنم را با پیچ‌کوشتی داغ می‌سوزاند. پیچ‌کوشتی داغ را... صدایش را می‌برد و می‌گوید: رویم نمی‌شود بگویم چه کار با من می‌کرد. من از دار دنیا یک برادر داشتم که یک روز نزدیک عروسی‌اش آمد و به حامد التماس کرد بگذار نسرین برای عروسی‌ام بیاید و حامد قبول کرد. روز عروسی صدایم کرد و موهایم را از ته تراشید. ابروها و مژه‌هایم را کند و گفت: حالا بریم عروسی! من گفتم این‌طوری جایی نمی‌روم و گفت: خودت نخواستی، برادرت آمد و گله کرد، من می‌گویم تو حاضر نشدی عروسی یک دانه بردارت بروی.

گریه امان زن را می‌برد... در میان هق‌هقش می‌گوید: توی مشهد یک اتاق اجاره کرده بود و جلوی در را رختخواب می‌چید و می‌گفت من روی این رختخواب منم گذاشته‌ام. اگر رختخواب به هم بخورد و این تار مو حرکت کند، معلوم می‌شود از خانه بیرون رفته‌ای و می‌کشمت. من تمام مدت نمی‌گذاشتم بچه‌ها به رختخواب نزدیک شوند تا مبادا آن مو جابه‌جا شود. شب که به خانه می‌آمد، در را هل می‌داد که رختخواب‌ها بریزند. بعد بچه‌ها را به باد کتک می‌گرفت که بچه‌ها اعتراف کنند من از خانه بیرون رفته‌ام. یک مدت هم در یک ساختمان کار می‌کرد؛ وادارم می‌کرد چادرم را بکشم روی سرم و از صبح که می‌رود سر کار رویه‌روی ساختمان روی پله بنشینم تا ببینید تکان نمی‌خورم. بعد شب‌ها کتکم می‌زد، هنوز جای سوختگی روی تنم مانده. من فرار کردم و نمی‌دانستم این بلا را سر بچه‌هایم می‌آورد.

به گفته ایمان، پدرش بعد از دستگیری چند بار از زندان تماس گرفته و مدعی شده حاج‌آقا (صاحب کارخانه) برایش پاپوش دوخته است. سازمان پزشکی‌قانونی آزارها را تأیید کرده است. خبرنگار «شرق» پس از اطمینان از صحت وقوع اتفاق، تماس‌هایی را با نمایندگان مجلس آغاز کرد و پیگیری‌ها برای جلوگیری از آزادی حامد، پدر این دو دختر آغاز شد. هنگام نگارش این گزارش، تماس‌های مکرر مادر دختران با «شرق» آغاز شد و اطلاع داد برادر حامد از مشهد به تهران عازم شده تا کفیل برادر شود و تعهد داده پدر کاری با دختران ندارد. به گفته مددکار اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی، امکان آزادی حامد در شرایط فعلی اصلا وجود ندارد و ترس دختران ناشی از آزارهای روانی است که در سال‌های گذشته از پدر کشیده‌اند؛ اما سمیرا در تماس‌های تلگرامی با خبرنگار از وحشت بی‌حد خود برای مواجهه با پدر می‌گوید و گفت حاضر نیست دیگر در آن خانه و کارخانه بماند. با مساعدت سازمان بهزیستی، دختران به یکی از خانه‌های امن منتقل شده‌اند و حالا آنها سرپناهی برای خودشان دارند. در اینجا سؤال مهم این است که تکلیف لایحه حمایت از کودکان و لایحه حمایت از زنان در برابر خشونت چه می‌شود؟ چه‌کسی پاسخ تألمات روحی این خانواده درهم‌شکسته را خواهد داد و این دختران و دختران شبیه به آنها، تا چه زمانی قربانی عدم هماهنگی‌ها خواهند شد؟ فامیل مصاحبه‌ها، دستور بازداشت متهم و همچنین آدرس محل نگهداری دخترها نزد خبرنگار «شرق» محفوظ است.

خبر ویژه

حمایت سفیر صلح جهانی از نخبگان

● شرق؛ دکتر کریمی‌طیبعی در مراسم جشن استقلال لیتوانی که روز یکشنبه، ۱۹ اسفند، مصادف با ۱۰ مارس در هتل بزرگ تهران با حضور میهمانانی از مجلس شورای اسلامی و وزارت امور خارجه و جمعی از تـجار و بازرگانان برگزار شد، از اولین رویداد استارت‌ابی در راستای گسترش صلح رونمایی کرد. این رویداد با حمایت سفیر صلح جهانی با محوریت صلح و محیط‌زیست، صلح و کارآفرینی، صلح و گردشگری، صلح و فناوری اطلاعات، صلح و اقتصاد، صلح و سلامت، صلح و فرهنگ و هنر، صلح و ارتباطات و صلح و جامعه و در راستای حمایت و امیدآفرینی در میان نخبگان برگزار شد تا به سه طرح برتر جوایز پنج تا ۱۰ میلیون‌تومانی اهدا شود. با توجه به استقبال گسترده از این طرح، کنسولگری لیتوانی در ایران تصمیم گرفت تعداد طرح‌های منتخب را به پنج گزینه ارتقا دهد که به هر یک مبلغ پنج میلیون تومان اختصاص یافت.



کنسول لیتوانی در ایران همچنین اعلام کرد این رویداد همچنان ادامه دارد و علاقه‌مندان می‌توانند برای ارائه طرح‌های خود با محوریت صلح در ماه‌های آینده اقدام کنند. محسن کریمی‌طیعی با تأکید بر همکاری‌های انجام‌شده میان ایران و لیتوانی در مورد صدور ویزا نیز گفت: امروز صدور ویزا از سوی کنسولگری لیتوانی در تهران مانند سایر سفارتخانه‌های اروپایی انجام گرفته و مدارک تمامی علاقه‌مندان با سفر به این کشور دریافت و مراحل صدور ویزا پیگیری می‌شود. وی افزود: البته هنوز در زمینه انگشت‌نگاری مشکلاتی وجود دارد که مستلزم سفر به ترکیه است، اما در حال انجام مذاکراتی با کشور ایتالیا هستیم تا انگشت‌نگاری در سفارت این کشور در تهران انجام شود.

این دیپلمات، روابط ایران و لیتوانی، به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی را رو به گسترش خواند و اظهار کرد: در گذشته بیشتر بحث واردات از لیتوانی مطرح بود، اما در حال‌حاضر به دنبال صادرات به این کشور هستیم. در این راستا و با توجه به ظرفیت‌های شاخص تولید دارو در ایران، مجوزهای لازم را برای صادرات مواد اولیه دارو به لیتوانی گرفته‌ایم و امیدواریم سال آینده شاهد رشد خوبی در مناسبات اقتصادی میان دو کشور باشیم. کریمی‌طیعی با اشاره به موضوع کشور لیتوانی در قبال برجام تصریح کرد: لیتوانی بارها به‌طور مشخص اعلام کرده که تابع اتحادیه اروپاست و تا زمانی که اروپا به برجام پایبند است، لیتوانی هم از آن حمایت می‌کند و این کشور برای گسترش همکاری در چارچوب اس‌پی‌وی و اینستکس در همه زمینه‌ها آماده همکاری است.



شرکت سهامی برق منطقه‌ای خوزستان

۱- **نام و نشانی مناقصه‌گزار:** شرکت سهامی برق منطقه‌ای خوزستان به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۹۸۰۵۴۴، کد اقتصادی ۷۶۹۸-۳۱۶۷-۴۱۱۳۰ کدپستی ۶۱۳۴۸۱۳۹۵۶، به نشانی: اهواز- بلوار گلستان- سازمان آب و برق خوزستان- ساختمان شماره ۲ شرکت سهامی برق منطقه‌ای خوزستان- طبقه سوم- دفتر قراردادها

۲- **مشخصات مناقصه:** مناقصه عمومی یک مرحله‌ای با ارزیابی کیفی به شرح ذیل:

شماره مناقصه	شماره فراخوان در سامانه تدارکات الکترونیکی دولت	موضوع مناقصه	مبلغ برآورد (ریال)
۹۷/۷۰/۱۱۲۱۳/م	۲۰۹۷۰۲۱۲۶۲۰۰۰۲۰۴	احداث ساختمان مدیریت بحران، دیتاسنتر و محوطه‌سازی ساختمان اداری شرکت برق منطقه‌ای خوزستان	۱۶۵/۵۸۲/۵۲۱/۰۰۹

۳- **محل انجام کار:** استان خوزستان- اهواز

۴- **زمان، مهلت، مبلغ و محل دریافت اسناد:** متقاضیان می‌توانند از ساعت ۸ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۲۲ لغایت ساعت ۱۸ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۲۸ به سامانه تدارکات الکترونیکی دولت به آدرس **www.setadiran.ir** مراجعه و با پرداخت مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال از طریق درگاه پرداخت اینترنتی در وجه حساب نسیم به شماره ۱۳۹۸۰۴۰۳۱۱۲۲۰۴۰۰ با نام تمرکز وجوه درآمد حق انشعاب و سایر درآمدهای شرکت برق منطقه‌ای خوزستان در بانک جمهوری اسلامی ایران برای خرید اسناد فراخوان ارزیابی کیفی مناقصه فوق اقدام نمایند.

۵- **زمان و محل تحویل پاکات فراخوان ارزیابی کیفی:**مناقصه گران می‌بایست ضمن بارگزاری تصویر کلیه مدارک ارزیابی در سامانه تدارکات الکترونیکی دولت تا ساعت ۱۸ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰، نسبت به ارسال اصل مدارک مطابق شرایط درج شده در اسناد ارزیابی کیفی، در پاکت لاا و مهرشده تا پایان وقت اداری مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۱ به دبیرخانه مرکزی واحد برق- واقع در طبقه همکف نشانی مندرج در بند یک، اقدام و رسید دریافت دارند. تمامی مراحل برگزاری فراخوان ارزیابی کیفی از دریافت و تحویل اسناد استعلام ارزیابی کیفی تا ارسال دعوت‌نامه جهت سایر مراحل مناقصه، از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت انجام خواهد شد.

۶- **سایر شرایط:**

- رتبه بندی کار از سازمان برنامه و بودجه کشور: رشته انبیه) به شرط داشتن ظرفیت آزاد (تعدادی و ریالی) حداقل معادل برآورد مناقصه)
- داشتن گواهینامه تأیید صلاحیت ایمنی پیمانکاری از وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی الزامی است.
- به پیشنهادهای فاقد اصل امضاء، مشروط، مخدوش و پیشنهادهاتی که بعد از موعد مقرر واصل شود، مطلقا ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- علاقه‌مندان به شرکت در مناقصه در صورت عدم عضویت قبلی، می‌بایست مراحل ثبت‌نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند.

تاریخ چاپ کپی نوبت اول ۹۷/۱۲/۲۲ و تاریخ چاپ کپی نوبت دوم ۹۷/۱۲/۲۵ می‌باشد
روابط عمومی شرکت سهامی برق منطقه‌ای خوزستان